

پیشگفتار

پدیدارشناسی روح

گیورگ ویلهلم فریدریش هگل

تألیف مطالب و ترجمه: بهرام عباسی



انتشارات لوح فکر

تهران ۱۳۹۵

www.ketab.ir

فهرست نویسی پیش از انتشار

سرشناسه: هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش، ۱۷۷۰-۱۸۳۱م. | Hegel, Georg Wilhelm Friedrich | عنوان و نام پدیدآور:
پدیدارشناسی روح / اگتورگ ویلهلم فریدریش هگل؛ [ترجمه] بهرام عباسی. | مشخصات نشر: تهران: لوح فکر، ۱۳۹۵. |
مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص. | شابک: ۰-۶۹-۸۵۷۸-۹۶۲-۹۷۸ | وضعیت فهرست نویسی: فیبا | یادداشت: عنوان
اصلی: phenomenology of sprit | یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی آن با عنوان "Phenomenology of spirit"
۲۰۱۰ با ویرایش Terry Pinkard به فارسی برگردانده شده است. | موضوع: روح | موضوع: آگاهی | موضوع: Consciousness |
موضوع: حقیقت | موضوع: Truth | شناسه افزوده: عباسی، بهرام. ۱۳۲۳ - مترجم | رده بندی کنگره:
۱۳۹۵ الف ۲ / B۲۹۲۸ | رده بندی دیویی: ۱۹۳ | شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۳۲۹۷۵



پیشگفتار
دیدارشناسی روح

نویسنده: کیس و یلهلم فریدریش هگل

لُب مطالب: ترجمه: بهرام عباسی

مدیر هنری و طرح: آیدین پاشا دارابی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: «رمانس»

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۰-۶۹-۸۵۷۸-۹۶۴-۹۷۸

قیمت: ۱۵،۰۰۰ تومان

«تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است»

تلفن: ۷۷۹۲۲۰۵۶ (۰۲۱) ایمیل: info@lfp.ir

نشانی: نارمک، خیابان گلستان، خیابان شهید نادی، پلاک ۷۶.



فهرست مطالب ۱

۱۱	پیشگفتار مترجم
۱۵	مقدمه بر کار فلسفی
۱۷	تضاد در فلسفه
۱۹	مقصد در فلسفه
۲۱	راه‌یابی به مقصد
۲۳	راه‌یابی به امر حقیقی
۲۵	حقیقت و علم
۲۷	روح و علم
۲۹	نیاز روح
۳۱	فلسفه و خرافات
۳۲	شهود و ذات
۳۴	تعالی روح
۳۶	بلوغ روح
۳۸	آگاهی و علم
۴۰	توقع از علم
۴۲	سوءاستفاده از محتوا
۴۴	برداشت فرمالیستی از مطلق
۴۶	مفاهیم جوهر و سوژه در امر حقیقی

۴۸	جوهر زنده
۴۹	حیات پروردگار
۵۱	امر حقیقی و مطلق و واسطه
۵۳	امر با واسطه و بی واسطه
۵۵	عقل و طبیعت
۵۷	نسبت دادن مؤثره به خداوند
۵۹	تحقق طام‌مند علم
۶۱	مطلق و روح و مدرکات
۶۳	معرفت حضور خود را می - علم
۶۶	معرفت یا علم فی نه سه
۶۸	تکوین روح
۷۰	علم و روح
۷۲	جوهر فردی و اندیشه باز نمودی
۷۴	تحول در مفهوم بدیهیات
۷۶	تحلیل باز نمود
۷۸	جوهر حیات امر کلی
۸۱	تحقق معرفت
۸۲	تحقق علم
۸۳	تحقق روح
۸۵	تحقق معرفت روح
۸۷	تحقق علم روح
۸۹	امر حقیقی و امر باطل
۹۲	دگماتیسم
۹۳	حقایق تاریخی
۹۴	تفاوت شناخت ریاضی با شناخت فلسفی

۹۶	شناخت ریاضیاتی
۹۸	روش استدلال ریاضیاتی
۱۰۰	شناخت ناقص ریاضیاتی
۱۰۲	روش ریاضیاتی در فلسفه
۱۰۴	ذات در فلسفه
۱۰۶	نظام فلسفه
۱۰۹	نظام و احای فلسفه
۱۱۰	تثلیث کانی و تثلیث مالیستی
۱۱۲	سطحی نگری فرایسم
۱۱۵	سوءاستفاده از کلمه متعالی
۱۱۶	حیاتمندی علم
۱۱۹	حیاتمندی امر کلی
۱۲۱	حیاتمندی عقلانیت
۱۲۳	حیاتمندی منطق
۱۲۴	حیاتمندی معرفت
۱۲۶	حیاتمندی مفهوم
۱۲۸	مستدل اندیشی و معرفت اندیشی
۱۳۰	محتوا در مستدل اندیشی و معرفت اندیشی
۱۳۳	طبیعت گزاره
۱۳۴	تأکید در گزاره
۱۳۶	مشکل فهم فلسفی
۱۳۸	حل مشکل فهم فلسفی
۱۳۹	حقوق تفکر نظری و غیر نظری
۱۴۱	فراگیر بودن تحول دیالکتیکی
۱۴۳	فلسفه ورزی

۱۴۵		فلسفه ورزی و فلسفه بافی
۱۴۷		گمراهی فلسفه طبیعی
۱۴۹		برآمدن مقصود از مفهوم
۱۵۱		برآمدن علم از مفهوم
۱۵۴		ارمغان روح

www.ketab.ir

۱ پیشگفتار مترجم

در کتاب پدیدارشناسی روح سخن از طرحی است که هگل در جهانی که به نام حقیقت از آن یاد می‌کند، افکنده است که روند دریافت حسی و در پی آن حدوث درک و در نهایت تولید مفهوم را به ما می‌آموزد تا که نظام پدیداری روح دانائی را به فلسفه بکشاند. این دنیای یاد شده را حسرت‌ناکه آنچنان زحمت تجربه‌ای عطا نشده است که به یاری آن بتوان به یقینی دست یافت. تنها به این حقیقت می‌توان اکتفا کرد که به دنیائی گام نهاده‌ایم که نسبتی با این دنیایش نباشد بجز که خود این دنیا باشد. دنیائی که هیچ چیزی در آن یافت نمی‌شود بجز که تغییر و تغییرناپذیری که از هستی می‌تواند صحبتی به میان آید و نه از نیستی، نه از وجود و نه از لاجرم نیستی. همه آنچه هست هستی است توأمان با نیستی، وجود است توأمان با لاوجود، مثلاً است با منفی، ین است و یانگ. این دنیای ین و یانگ را خود نیز منطقی است بنام دیالکتیک که با سه ساخت تعیینی همراه است تا که روند امور را بر منطق خود استوار گرداند. در این وادی حقیقت اگر ت سلوکی باید همانا کشف راه‌هائی است که در ساختاری از نظام علمی در این کتاب بر ما گشوده است، و یا به سخن دیگر، هگل خود بر این مدعا است. در اول قدم باید که به فرم این ساختار از طریق شرح و بحث‌های ضروری که داده می‌شود - و چه بسا به پرگونی و یا مغلف‌گونی تعبیر شده است - دست پیدا کرده باشیم. این ساختار همانگونه که ذکر شد بر سه پایه دیالکتیک استوار است. حیاطمندی این سه

پایه حیثیتی تأثیر پذیری متقابل را بر روی هم سامان می‌بخشد که در مجموع هشت ساحت عقلی را به تعین در آورد. سه تعین اول را هگل در سرفصل آگاهی بنام‌های یقین حسی، دریافت، و نیرو و فاهمه معرفی کرده است و تعین چهارم را در سرفصل خود آگاهی بنام حقیقت خود آگاهی معرفی نموده است، و تعین پنجم را در سرفصل منطق، بنام یقین و حقیقت منطق معرفی نموده است، و ششم روح و هفتم مذهب و هشتم معرفت مطلق. از آنجا که بر اساس منطق دیالکتیک هر وجهی مولود دو وجه دیگر می‌باشد لذا با توجه به هشت ساحت عقلی مذکور، شرکت دو به دوی آنها در هشت ساحت عقلی جمعاً شصت و چهار حالت را به نمایش می‌گذارد که اگر ایجابی و سلبی، مثبت و منفی را توأمان با هم فرض کنیم سی و دو زیر مجموعه را شامل می‌شود که یقیناً در هشت کتاب به‌طور جداگانه در زیر مجموعه‌های هشت سرفصل مذکور آورده شده است. و اما توای همسفر روایات مفاهیم بس مهجور و اقلیم‌های بس فراخ ذهن، در محراب کتابی که با نام مقدمه پدیدارشناسی روح با آن آشنا شده‌ای. نامی که به گمان من نه‌تنها دانائی‌اش از پس روح آن از قلم افتاده است و دریغ که جبرانش را دیر هنگام باشد. به روایت مقدمه‌ی پدیدارشناسی روح دانایی، تنها به شنیدن ننشسته‌ای و خود به آن می‌رسی که کس را در آن راهی نیست ره نسپرده‌ای، بلکه آن همای وصال را به اقلیم جان خفته بر نشانده‌ای تا که با آتش اشتیاق به دور آن چرخیدن بارها و بارها در انبوه مفاهیمی که شکل خود برای تو پالایش داده است آمیخته با شور و وجد وصال دقایقی نایل آیی که وصف آن جز به سکوت بر نیاید، و گاهی را باید که توبه انتظار بنشینی که آن مفاهیم جاندار همچون دره و مفهوم و کلیت و جزئیت و صدها نظایر دیگر در سامان هفتاد و دو وجهی خود، اینبار اما شامل هشت وجه ممتنع دیگر خود نیز به بار بنشینند.

این تنیدگی جمله‌ها در هر بند و سپس تشخیص تمایزات بندها بی‌شک مطالعه و تحقیق گسترده‌ای را می‌طلبد تا که دستمایه‌ای گردد بر بنای یک مهندسی معکوس با هدف دست یافتن به آن ساختار شگرف. و اما در این دنیای به ظاهر متکثری که گاه به اختیار و گاه به ضرورت برگزیده شده است کدامین به حقیقت می‌باید که

برگزیده می‌شدند. ؟ آن باز نمود حسی اولیه که به عنوان شقه‌ای از خود آگاهی عمل کرده است؟ و یا شقه دیگری که انعکاسی از دریافت ما را رقم می‌زند؟ و یا آن منی که مفهومی را عرضه می‌دارد؟ و چه بسا آن مفهوم را خود نه از باز نمود حسی اولیه نشانی باشد و نه از دریافتی که از شقه دیگر خود آگاهی ساطع شده است. و اگر اختیاری هم بوده است، آیا تنها اختیار در انتخاب باطل نرفته است؟ و به ضرورتی اگر برگزیده‌ایم همه را بازی‌های نفس و آرزوهای سرکوب شده‌ای که فرمان ضرورت را می‌رانده‌اند نبوده است؟ و اما آدمی را با همه قوه فاهمه‌اش، شگفتا که باید اندیشه داشته باشد از اندیشه ورزی. - اما که معیار سنجشی اگرش باشد همان مفاهیم کلی است که از جامعه‌اش بر رفته است که آنرا نیز اعتباری نیست.

و اما هگل خود، و دیگر مکّه را نیز بر ما گشوده است. آنگاه که انسان را در ساحتی می‌نشانند که در مقام؛ ... به اختیار در جایگاه خدائی حکم به مفهوم براند و گوئی کائنات را چنان گمارده آید که با ... من تلقی که فرمان براند با همان منطق پاسخ خود دریافت نماید. به تناسب چنین، سیار و ... است که بار مسئولیت گرانی بردوش او نهاده می‌گردد. و انسان بودن را بس دشوار می‌یابد در این راه دشوار اما به صرافت به مفهومی وحدت بخشی دست خواهد یافت که در آدمی و خود را و جامعه را همه یکی بداند و لذا تنها این حضور او در هستی است که فراخانی حقیقت را برای او می‌گشاید و آن مطلق دست نیافتنی در وادی باطل را در دم می‌نماید. و آنگاه است که همه جا سخن آشنای بزرگانی را در این دنیای نوبه جان بشنود که جهان را بقف بشکافند و با طرحی نو دنیائی را از دانایی برافرازند، که خود توانایی باشد. و با روایی دیگر ترا به هیات نوع اعضای یکدیگر بتوانند. و به هنگام نایل شدن به آن دقایق به شکوفه نشستن‌های بی‌شمار ذهن، سحرگاهانی را پشت سر گذرانده باشد که خود را جوان بر خاسته ببیند و بر آن اندیشه بی‌زاری نکند که بر آن بجز که جان و خرد نگذشته باشد، و به گمان هگل همان روح دانایی در او پدید آمده باشد، و لذا آنچنانکه خصلت علم را شاید هر گونه فردیتی را رخت بر بندد و فردیتی نوراً به بار نشانند، نه در پاسخ انتظاری از او و نه در پی نیازی برای خود که همه خود اینار و همه خود تلاش باشد. و اما، راستی

را چرا ما با همه‌ی این جان‌هایی که در کالبد معرفتی خود پیوسته سیم‌رغان را به ما باز نمایانده‌اند، اکنون به دریغ باید که به خواب سرد و ساکت سیم‌رغان راه یافته باشیم. شاید هم ما را هگل‌هایی می‌بایست که با موشکافی‌های هگلی، نظام پدیداری علم را از پس پشت این همه تخیلات شیرین و رمزها و اسرار و گفتار حکیمانه برمی‌گشودند و مبانی نهادینه شدن آن را در فرهنگ ما پی‌ریزی می‌کردند. و به دنبال همین آرزوست که شاید این کتاب به حق و به کرات و البته جسته و گریخته به فارسی برگردانده می‌شود و خود نمی‌دانم که من نیز چرا به شجاعتی نائل آمده‌ام که آن را بازگویم. و اما نه به سخن پدیدارشناسان که متأسفانه با چنان گنگی همراه بوده است که نه مرا و نه دیگرانی را که به روش برگرفته‌ام از آن چندان بهره‌ای بوده است. می‌ماند بزرگان دیگری که متأسفانه برای ترجمه به منابع دست دومی دست یازیده‌اند که شایسته‌ی نامشان نبوده است و چه بسا خوانندگان را به گمراهی کشانده‌اند.

در خاتمه اما، ترا توشه‌ای در این سفر آگرت باید، همانا تاملی است که در خود داشته باشی، تا که ترا شمائی از وجود اصل شده باشد. بقیه پیرایه‌ای خواهد بود چونان بارگرانی بردوش که چابکی ات را برای رسیدن به مقصد خواهد گرفت. چرا که این همه حدیث خویشتن تو است که پیشتر دانی و ملاتی که با خود داشته‌ای چه بسا که با توبه سخن درآمده باشند. و اما سهم نگرفته‌ای که تا آنجا که ساختار متن اجازه داده است خواسته است که ساده بنویسد، ضمن اینکه لغت گفتار هگل را که اینچنین به گوشش نشسته است به گوش شما هم برساند و آخر آن که آن رمزنهفته در نوشتار او را که به ضرورت حفظ آن گوهرسخن در لابلای سطوح کتاب به چشم می‌خورد نیز حفظ کرده باشد.